

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث در استدلال پنجم بود بر این که در موارد شبهات...

س: چهارم.

چهارم، به این که در شبهات حکمیه مدرک عقل یا حکم عقل برائت است و آن فرمایش
سید ابن زهره رضوان الله علیه بود که تقریب بیان‌شان به حسب آن چه که از شیخ اعظم
و آقای آخوند استفاده می‌شود حاصلش این بود که تکلیف غرض می‌خواهد چون یک فعل
اختیاری است و هر فعل اختیاری غرض می‌خواهد. غرضی که در این جا متصور است یکی
از امور ثلاثه است؛ یا غرض امتثالی است و یا غرض انقیادی است و یا غرضی است غیر
این دو تا.

غرض امتثالی که به این معنا است و مکلف هدفش از این امر و نهی‌ای که می‌کند این
است که این امر و نهی او محرک باشد، باعث باشد، داعی در نفس عبد باشد و او امتثال
کند این تکلیف را. یعنی بیاورد به قصد اطاعت، به قصد این که فرمان مکلف را انجام
بدهد. این معنا برای جاهل مقدور نیست، پس اگر مولی به این هدف امر کند در حقیقت
تکلیف به ما لایطاق است. البته این عبارت تکلیف به ما لایطاق یک مقداری مسامحه‌آمیز
است. یعنی تکلیف کرده به چیزی که غرض او لایطاق است نه این که خود آن تکلیف
لایطاق است ولی به تکلیف نسبت داده عبارت ایشان، و اگر غرض انقیادی مقصود است،
غرض انقیادی در این جا مبرر نمی‌تواند باشد؛ چرا؟ برای این که مقصودش از این تکلیف
این است که این آقا ولو عالم به او نیست، ولو جاهل هم باشد اما به داعی احتیاط و به
غرض احتیاط و این که لعل مولی حکم داشته باشد اتیان کند یا ترک کند. این غرض که
امتثال انقیادی باشد یعنی آوردن اتیان انقیادی باشد این اگر صرف‌نظر از این حکم مولی
یک دلیل عقلی، نقلی، چیزی است که می‌گوید در ظرف و شک باید احتیاط کنی، باید
انقیاد کنی، اگر چنین چیزی وجود دارد دیگه لازم نیست مولی تکلیف بکند در واقع چون آن
دلیل می‌گوید همین که احتمال می‌دهی ولو در واقع هم نباشد باید بیاوری پس بنابراین این
نمی‌تواند غرض مولی از جعل باشد چون نیازی به آن نیست. اگر چنین دلیلی هم وجود
ندارد که نمی‌گوید در ظرف شک و جهل باید انقیاد کنی، احتیاط کنی، اگر چنین دلیلی
وجود ندارد اصلاً پس آن تکلیف چه فایده‌ای دارد، لغو است که به جاهل بگویند ایّت او
لائت. لغو است. چون آن که نمی‌تواند محرک باشد از این طرف هم که چیز دیگری
نداریم پس این تکلیف می‌شود لغو. و اگر غرض آن غرض غیرهما باشد، نه امتثالی است،
نه انقیادی است، آن هم که معقول است که غرض از تکلیف باشد چون ربطی به هم
ندارند، غرض باید مربوط به ذو الغرض باشد، این ربطی به هم ندارند اصلاً. پس بنابراین
سه غرض بیشتر این جا تصور نمی‌شود. آن غرضی که درست است آن اول است، آن که

منجر به تکلیف به ما لایطاق یا غرض لایطاق می‌شود. دوم و سوم هم که اصلاً معقول نیست یا به خاطر لغویت یا به خاطر ... پس بنابراین نتیجه چه می‌شود؟ نتیجه این می‌شود که ما در تمام شبهات حکمیه بعد از اندک تأملی متوجه می‌شویم که تکلیف در آن جا وجود ندارد، نه چون تکلیف متقوم به علم است، بلکه برای این که این تکلیف در این جا سازوکارهایش وجود ندارد که غرض باشد، تکلیف نیست حالا که تکلیف نیست پس مسؤولیتی نیست، عقوبتی نیست، استحقاق عقوبتی نیست.

این تقریر فرمایش ابوالمکارم ابن زهره است که شیخ اعظم نه به این شکل، با ان قلت و قلت‌ها و اشکال و جواب‌ها ما حصل فرمایش‌شان می‌شود این که بیان کردیم.

حالا به این فرمایش وجوهی از اجوبه هست که باید بگوییم ببینیم که تمام هست یا نه. جواب اول نسبت به این فرمایش این است که بالاخره مآل این حرف این است که ما در ظرف شک و جهل تکلیف نداریم حالا نه به وجه ایروانی رحمه الله، به این وجه نداریم بالاخره. وقتی مآلش به این شد بنابراین اشکال ششم و هفتم که دیروز به فرمایش ایروانی عرض کردیم این جا هم وارد می‌شود. اشکال ششم چه بود؟ این بود که فرمایش شما با قاعده اشتراک احکام بین عالم و جاهل سازگار نیست. نتیجه کلام ابن زهره هم این است که پس احکام مشترک نیست. فلذا این اشکال وارد می‌شود.

اشکال هفتم هم چه بود؟ این بود که این که شما بخواهید بگویید که تکلیف نسبت به جاهل نمی‌تواند باشد در ظرف و شک و تردید تکلیف نمی‌تواند باشد این با ارتکاز عقلایی، عرفی، شرعی سازگار نیست. حکم می‌تواند باشد؛ این جاهل است، می‌گویند معذور است. حکم را دارد معذور است، این حرف شما سر از این در می‌آورد که نمی‌شود گفت حکم دارد. پس این عبارت....

س: ...

ج: حکم بلا داعی و بلا غرض هست یا مع الغرض، گفت غرض نمی‌شود باشد، آن دو تا غرض‌ها که باطل است آن غرض اولی هم که تکلیف به ما لایطاق است پس حکم نمی‌شود باشد.

س: ...

ج: همین دیگه، ندارد دیگه پس اشتراک بین عالم و جاهل نشد.

س: ...

ج: عجب، ما هم داریم می‌گوییم همان اشکال قبلی است که می‌آید، منتها آن اشکال قبلی در مسلک محقق ایروانی بود، داریم می‌گوییم همان دو اشکال بر این فرمایش هم می‌آید، بر فرمایش ابن زهره هم نظیر همان دو اشکال وارد می‌شود.

و اما اشکال سوم و جواب سوم:

جواب سوم جوابی است که محقق عراقی قدس سره در نهاية الافکار از ایشان نقل شده. حاصل جواب محقق عراقی این هست که اغراض منحصر در این سه تایی که شما گفتید نیست، یک غرض چهارمی هم تصور دارد و براساس آن غرض چهارم، می‌شود

تصویر که جاهل و شاک حکم داشته باشند. و آن این است که شما گفتید که الغرض الامتثالی. این غرض الامتثالی دو قسم است: الغرض الامتثالی الفعلی؛ الغرض الامتثالی الشأنی. غرض امتثال فعلی یعنی این؛ الان مولی از این افعیل یا لاتفعیل که می‌گوید الان غرضش این است که این بالفعل ایجاد داعی و بعث در نفس عبد بکند و او هم منبعث بشود، متحرک بشود و به داعی امتثال آن فعل را اتیان کند یا ترک کند. به این می‌گوییم الغرض الامتثالی الفعلی.

اما غرض امتثالی شأنی این است که می‌خواهد یک تکلیفی بکند، یک حکمی بگذارد که اگر زمینه فراهم شد این اثر بگذارد نه بالفعل، می‌خواهد کاری بکند، تکلیفی بکند، دستوری بدهد که اگر زمینه در نفس عبد ایجاد شد که آن زمینه به چه ایجاد می‌شود؟ به این که علمش را پیدا بکند، واصل بشود به او. این به غرض و به داعی این که اگر زمینه‌ای ایجاد شد این جور نباشد آن محرکی نداشته باشد، باعنی نداشته باشد. یک باعنی، یک محرکی در ظرف فراهم شدن شرایط داشته باشد، این داعی است. این داعی که دیگه مستلزم تکلیف به ما لایطاق نیست، چون نمی‌گوید الان انجام بده، غرضش این نیست که الان آن متحرک بشود که بگوید آقا به او نرسیده، نمی‌تواند متحرک بشود، این چه غرضی است، این ما لایطاق است. غرض تعلیقی دارد که این امر را می‌کنم، این دستور را می‌دهم، این نهی را می‌کنم که اگر زمینه فراهم شد، شرایط در آن فراهم شد، که یکی از شرایط عبارت است از همین که علم پیدا کند. این محرکش بشود، باعشش بشود.

س: ...

ج: مشروط به علم نسبت، در آن ظرف برای آن ظرف، برای آن ظرفی که آن زمینه تحرک پیدا می‌کند، انبعاث پیدا می‌کند. این را برای کار، برای این است.

مثل این که کسی وسائلی در منزلش آماده می‌کند که اگر میهمان آمد، یک وقت می‌گوید الان می‌خواهد بیاید برای این غرض که الان میهمان دارم می‌خواهم... این می‌شود فعلی، یک وقت نه، فراهم می‌کنم که اگر میهمانی آمد معاذالله آن وقت با این وسائل پذیرایی کنم یا استفاده کنم یا چه کنم.

پس بنابراین ایشان می‌فرماید این که اشکالی ندارد و ایشان می‌فرماید ما با همین وجه تصویر کردیم اشتراک احکام بین عالم و جاهل را. این که می‌گوییم... چون این اشکال در قاعده اشتراک هم هست دیگه. گفتیم اشتراک احکام بین عالم و جاهل معنایش این است که خطاب فعلی است، یعنی یک خطابی واقعاً وجود دارد، نه این که غرض او فعلی است، غرض نسبت به عالم‌ها فعلی است، نسبت به جاهل‌ها شأنی است که یعنی اگر زمینه در آن‌ها فراهم شد، عالم شدند، متوجه شدند این محرکشان باشد. پس بنابراین با این وسیله...

س: ...

ج: چرا دیگه آن هم یکی از همین‌ها است، اشتراک احکام است، این هم یکی از ادله اشتراک احکام است. اگر حالا جواب نداشته باشیم چون آقای خویی که می‌گوید کفار مکلف به فروع نیستند، از این آیه لابد یک جوابی دارد ایشان. حالا آن‌هایی که می‌گویند که کفار مکلف به فروع هستند که یکی از دلایلشان همین آیه است، آن‌ها به جای این که بگویند ما پیغمبر را چون قبول نداشتیم می‌گوید نماز نخواندیم. جواب این است که چیز

بالا تر دارید که شما اهل جهنم شدید، پیغمبر اسلام را قبول نکردید، یا خدا را قبول نکردید. این‌ها را نمی‌گویند، می‌گویند لم نکن من المصلین.

خدمت شما عرض شود که آیا این فرمایش محقق عراقی حل می‌کند مشکله را یا نه؟ ممکن است گفته شود که این فرمایش فرمایش متینی است از حیث این که در حقیقت یک نقصانی از آن بیان شیخ اعظم را توجه داده که ما در بیان شیخ اعظم گفتیم اغراض ثلاثه است. ایشان توجه داد که نه، اغراض اربعه است. پس یکی در بیان شما افتاده آن را هم باید ذکر می‌کردید و می‌گفتید. این از این جهت متین است. اما از جهتی که حل اشکال بخواهد بکند محل اشکال است، چرا؟ برای خاطر این که اغراض شأنی در جایی می‌تواند غرض باشد که ترقب حصول داشته باشد. این غرض عقلایی است می‌تواند باعث فعل شخص بشود. اما آن که ترقب اصول ندارد این خود فاعل می‌داند چنین غرضی قابل تحقق نیست. آیا می‌شود خدای متعال... شارع بگوید ایها الرجال اغسلوا غسل الحیض، چرا می‌گویم، نمی‌خواهم خیلی نمی‌خواهم از آن‌ها، شأنی که اگر... این اگر است که هیچ وقت محقق نمی‌شود. وقتی یک اگر است که هیچ وقت می‌داند محقق نمی‌شود، زمینه برای این فراهم نمی‌شود، نه می‌شود غرض فعلی داشت، نه می‌شود غرض شأنی داشت. یا خطاب به اموات بکند که این کار را انجام بدهید آن کار را ترک نکنید. یا غرض فعلی ندارد تا بگوید حیات لازم است. غرض شأنی، این غرض شأنی است که لایترقب آن، آن در جایی است که ترقب دارد مثل آن مثالی که زدیم لعل مهمان بیاید، لعل این متوجه بشود مثل چی؟ فلذا این مسأله حل می‌کند شبهات حکمیه قبل الفحص را، آن جا با این که جاهل است ولی چون ترقب این هست که با فحص می‌فهمد عیب ندارد الان تکلیف داشته باشد. آن جا غرض مصحح دارد، این غرض درست است. شارع احکامی را دارد که در معرض وصول به عبد است می‌داند الان در کتاب هست یا در روایات است، این آقا هم بروند بگردند می‌بینند. الان جاهل بالفعل است ولی اشکال ندارد این تکلیف برای او باشد بالفعل. چرا؟ چون مولی می‌بیند که این زمینه این که این حکم به او برسد و داعی او بشود و او امتثال کند وجود دارد، این ترقب ترقب درستی است. اما جایی که می‌داند این ترقب نیست، این هم نمی‌تواند داعی شود. حالا یک فقهی که آمده فحص کرده کتاب و سنت و همه را قطع دارد که هیچ چیزی وجود ندارد و لایترقب که این برطرف می‌شود. این چه جور می‌تواند تصویر کند که الان این حکم... شارع به من حکم کرده است به غرض... این جا می‌گوید اگر به غرض امتثال فعلی است که من نمی‌توانم؛ تکلیف ما لایطاق است، اگر شأنی است که چنین شأنی وجود ندارد. اگر انقیادی است که آن اشکال را دارد، اگر غرض غیرها هست... (غیرها باید بگویم چون سه تا شد) غرضی است غیرها پس بنابراین آن هم که معقول نیست بنابراین می‌گویند من الان تکلیفی ندارم.

س: ...

ج: دیگه تکلیفی ندارم دیگه، چون تکلیف بلاغرض که نمی‌شود این غرض‌ها هم که همه‌اش اشکال دارد پس تکلیف ندارم راحت هستم.

س: ...

ج: حالا یک سؤالی از شما می‌کنم. حرف خوبی دارید می‌زنید. یکی از جواب‌هایی که می‌آید که حالا درست است یا نادرست کاری نداریم ولی حرف خوبی زدید. ولی یک سؤال از شما می‌کنم؛ آیا شارع می‌تواند حکم عمومی جعل کند، مطلق جعل کند، شامل همه بشود یا این که برای همه مصلحت ندارد؟

س: منجر نباشد ...

ج: مصلحت ندارد، جعل بکند دیگه. شما که می‌گویید احکام تابع مصالح و مفاسد است یعنی تابع مصالح برای بعضی، همین که بعضی مصلحت برای آن‌ها داشت نماز خواندند بگویند همه نماز بخوانید، می‌شود؟

س: چرا نشود.

ج: چرا نشود، برای این که گتره و گزاف... همه را در زحمت می‌اندازی برای چی؟ مصلحت ندارد برای همه، وقتی برای همه مصلحت ندارد همه را تکلیف بکنی. بگو آقا فلانی‌ها همان‌هایی که مصلحت برای آن‌ها دارد را بگو.

س: حاج آقا اصل مصلحت که وجود دارد.

ج: همین دیگه، سؤال همین است؛ هر جا مصلحت به نحو قضیه مهمله یا جزئی وجود دارد آن جا معقول است حکم به نحو موجه کلیه جعل بشود؟ مثلاً تمام اهل ایران فقط مثلاً عالم‌هایشان، دانشگاهیان‌شان یا فرهیختگان‌شان یک مصلحتی هست که... می‌گویند چون آن مصلحت است، همه. مثل همین یارانه‌ها، آن‌ها حرف‌شان است من وارد به این امور نیستم. می‌گوید آقا فقط برای فقراء و آن کسانی که... چرا گفتی همه بیایند بگیرند؟ برای خاطر این که مثلاً از هشتاد میلیون چهار میلیون‌شان نیاز دارند می‌گویی هشتاد میلیون بیایند بگیرند. این می‌گوید آن جا مصلحت ندارد، غلط است.

این یک سؤال است که راجع به این، حالا جواب بعدی که جواب سوم است که نزدیک به فرمایش ایشان است یا عین فرمایش ایشان است آن فرمایشی است که حضرت امام قدس سره دارند که خطابات قانونیه این جوری نیست. خطابات قانونیه غیرقادر را هم می‌گیرد، عاجز را هم می‌گیرد، منتها آن‌ها معذور هستند ولی خطاب آن‌ها را می‌گیرد. این جا هم همین جور می‌گوییم، می‌گوییم آقا... می‌گوید ایها الناس این کار را انجام بدهید، حالا یک عده هم قادر نیستند نباشند. کسی که خطابات قانونیه را تصویر می‌کند، اشکالاتش را می‌تواند حل بکند و جواب بدهد که اشکالاتی دارد که یکی همین اشکال است که آیا این کار عقلایی است که برای همه مصلحت نباشد اراده همه بکند، حکم برای همه جعل بکند؟ و علاوه بر این که در کتاب و سنت مقیداتی داریم بر غیر... لایکلف الله نفساً الا وسعها، الا ما اعطاها و هم چنین ادله دیگری که خدا بر عجزه امر نمی‌کند، نهی نمی‌کند، این‌ها را داریم.

حالا اگر در بحث خطابات قانونی اگر این‌ها را حل کرد این جا یکی از جواب‌هایی که می‌شود داد از راه خطابات قانونیه است.

س: منحصر به خطابات قانونی...

ج: ببینید این‌ها عبارة آخرای خطابات قانونیه هستند فلذا بعضی گفتند همین حرف آخوند هم خطابات قانونیه است اما تلمید محقق آقای آخوند فرموده بله این حکم ظاهری است. چرا او فرموده؟ یعنی وقتی می‌گویی اکرم کل عالم، بعد هم گفته لاتکرم الفساق را بگیرد چون در آن موارد یک حکم ظاهری دارد، حکم ظاهری مصلحت دارد. این احکام ظاهریه است برای آن‌هایی که به مخصص برنخورند.

س: یعنی اصالة العموم که تمسک می‌کنیم حکم ظاهری درست...

ج: بله. بله. آن‌ها می‌فهمند بعداً حکم ظاهری است. اگر بعداً به مخصص برخوردند یا ما می‌دانیم آن‌ها نسبت به آن‌ها حکم ظاهری است. آقای اصفهانی این جور تصویر کرده این فرمایش را.

بالاخره آن بحث خودش را دارد در محل خودش، بحث‌های عمیقی هم دارد، بحث مهمی هم هست این‌ها خودش چون آثار مهمی در فقه و اصول هر دو دارد.

جواب اخیری که این جا وجود دارد این است که یک مقدمه عرض بکنیم که بارها شاید این را عرض کردیم به مناسبت‌ها و بزرگان فرمودند این فرمایش را و آن این است که اطلاق چون مؤونه زانده دارد، کار زائدی ندارد لغو نیست. مولی مثلاً می‌بیند می‌گوید اکرم العالم، حالا این اکرم العالم شامل همه ناس می‌شود چه عالم‌ها چه جاهل‌های به این حکم، یا می‌گوید صلّ، این اطلاق صلّ نسبت به همه شامل می‌شود، اطلاق است دیگه. الان اگر مولی بخواهد اطلاق نداشته باشد کار اضافی باید بکند، باید بیاید چه کار بکند تقیید بکند. اما اطلاق عدم کار است، عدم تقیید است. حتی ملاحظه و لفظ هم نیست که یک کاری بخواهد بکند.

س: حتی اطلاق لحاظی؟

ج: لحاظ هم نمی‌خواهد بکند. همین دیگه، این حرف‌هایی که در باب اطلاق زده می‌شود اطلاق عبارت است از چی؟ این که نفس الطبیعه را دارد می‌گوید. حتی قیود، حالات این‌ها را لازم نیست ملاحظه کند، رفض کند که یک کاری لازم باشد انجام بدهد، رفض القیود هم نیست، اخذ القیود هم نیست. اخذ القیود قبل از سلطان العلماء گفته می‌شد که اطلاق اخذ القیود است، یعنی وقتی می‌گویی الماء طاهر، الماء، آن جاعل، آن حاکم در نظر گرفته ماء چه بئر باشد، چه چشمه باشد، چه قلیل باشد، چه کثیر باشد، چه چه باشد، اخذ القیود کرده پس الماء کأّنه چیست همه این‌ها در آن لحاظ شده و گفته طاهر. این اخذ القیود است. سلطان العلماء محشی شرح لمعه نقطه عطف شده ایشان در این مسأله اصولی، تا زمان ایشان متعارف بین الاصولی همین بود که اخذ القیود است. فلذا می‌گفتند اگر مطلق را یعنی این ماء را در بخشی استعمال کنی مجاز است چون در موضوع له آن افتاده ... ایشان آمد گفت نه چنین چیزی نیست و حرف حق زد و بعد ایشان یک مسأله‌ای است که مسلّم شد این جوری نیست که اخذ القیود نیست. و این اسرار این که ما می‌گوییم که باید هر از مدتی اقلّاً پنجاه سال، چهل سال کتاب‌های درسی عوض بشود برای همین است که ما الان مثلاً بیاییم آن حرف سابق را که همه فهمیدند اشتباه است، به زور در مغز طلبه بخواهیم بکنیم بعد یک جایی بیاییم آن‌ها را از مغزش خارج بکنیم. اگر بعد از سی سال، چهل سال مباحثی که معلوم شد درست نیست این‌ها پالایش بشود حرف‌های درست بیاید یا چیزهای جدید بیاید دوباره روی آن‌ها فکر بشود نه حرف‌هایی که همه فهمیدند و خلاف ذهن را بخواهیم وارد کنیم به ذهن شخص. این اخذ القیود است.

رفض القیود این است که قیود توجه می‌کند رفض می‌کند. پس آن حاکم باید به تمام قیود، به تمام اطوار و احوال توجه کند رفض کند، رفض کند. گفتند اطلاق این هم نیست. اطلاق چیست؟ این است که به نفس طبیعت لیسیده، هیچی. حکم می‌رود روی آن و قهراً چون طبیعت در همه جا وجود دارد منطبق است، حکمی که روی آن است همه جا منتشر می‌شود.

این دیگه امر زائدی نمی‌خواهد، چیز اضافه‌ای نمی‌خواهد. مثل این که مثال می‌زنند آقایان می‌گویند شما مثلاً می‌خواهید یک آینه را بلند کنید زید را نشان بدهد که پشت سرش عمرو است، طرف راستش بکر است، طرف چپ او خالد است، حالا این آینه را که بلند کردید آن‌ها را هم نشان می‌دهد. شما اگر بخواهید آن‌ها را نشان ندهد کارهای اضافی باید بکنید، باید یک چیزهایی روی این آینه نصب بکنید، چه بکنید که فقط نسبت به آن شخص انعکاس داشته باشد و بقیه را منعکس نکند در خودش. کارهای اضافه باید بکنید. چه لزومی دارد. حالا بعد از این که این مقدمه روشن شد این جا گفته می‌شود که شارع می‌آید می‌گوید که آقا صلوا، هم عالم‌ها را می‌گیرد هم جاهل‌ها را می‌گیرد. اصل این صلوا غرض که دارد که، بی‌جا که نیست، به عالم‌ها، به آن‌هایی که واصل به آن‌ها می‌شود، حالا اطلاقی آن‌ها را هم می‌گیرد. این چه لغویتی لازم می‌آید که شما در قسم ثانی گفتید که اگر مقصود انقیاد باشد لغویت لازم می‌آید نسبت به آن‌ها، گفتید غرض ترکیبی است دیگه، برای آن‌هایی که آگاه می‌شوند، اطلاع دارند، علم پیدا می‌کنند غرض امتثال است، برای آن‌ها غرض چیست؟ انقیاد است. گفتید این غلط است. چون اگر دلیلی وجود دارد همان کفایت می‌کند و اگر ندارد جعل این لغو است. همان هم کفایت می‌کند باید بگویید جعل این لغو است، چرا جعلش لغو است؟ می‌گویید آقا همان ثانی را اختیار می‌کنم لغو هم نیست. چرا؟ برای این که کار اضافه نمی‌خواهد انجام بدهد که، که بگویی این کار شما لغو است. این کاری که دارد انجام می‌دهد همان کاری است که مصلحت دارد بالاخره به عالم‌ها باید بگوید دیگه، برای آن‌ها که عالم می‌شوند، زمینه دارند که باید بگوید. می‌آید می‌گوید افعلا، افعلا، باید بگوید افعلا، صیغه جمع هم باید بیاورد چون دو نفر که نمی‌خواهد بگوید که. پس این چون اطلاق امر زائدی را از مولی طلب نمی‌کند، اراده زائدی را طلب نمی‌کند، فعالیت زائدی را طلب نمی‌کند بنابراین لغویتی لازم نمی‌آید. این اشتراک احکام بین عالم و جاهل هم که می‌گویند یعنی همین، یعنی آن ادله، آن ما به الانشاءها، افعلا لا تفعلها که انشاء شده آن‌ها هم مطلق است، فلذا یکی از ادله اشتراک ... همین اطلاقات ادله است دیگه، نه آن روایاتی که می‌گویند مشترک هستند. می‌گوید خود اطلاقات ادله.

اگر ما این حرف را بزنیم، این جوری بگوییم، پس بگوییم لغویتی لازم نمی‌آید، مولی غرض دارد، غرضش هم همین است، و لعل در سویدای قلب مرحوم امام قدس سره که فرموده خطابات قانونیه اشکال ندارد بازگشت فرمایش او به همین باشد که مولی وقتی دارد صل می‌گوید، لاتغصب می‌گوید، درست است، هدف در قادرها وجود دارد، عاجزها وجود ندارد، در ذو مصلحت‌ها دارد در غیر ذو مصلحت‌ها معنا ندارد. اگر تکلیف را می‌خواست بیاید بگوید ایها العاجز این کار را بکن بله معلوم بود این کار لغوی است دارد می‌کند. یا کار قبیحی است دارد می‌کند. چون که متحرک نمی‌شود، اگر بیاید بگوید ای کسی که مصلحت برای تو ندارد انجام بده، این هم درست است نمی‌شود. اما وقتی می‌بیند مصلحت‌دارها هستند، چه دارند باید خطاب بکند بگوید چی؟ بگوید صلوا حالا این صلوا را من باید بیایم قید بزنم که عاجزها را نگیرد؟

س: این لغو می‌شود.

ج: چه لغو می‌شود؟

س: این لغو می‌شود که به این عاجزها نگیرد.

ج: آهان این که بیاید یک قیدی بزند که دیگه کار اضافه برای چه می‌کند، عاجزها که معذور هستند، حالا آن‌ها را بگیردشان چه اشکالی دارد.

بله در آن جایی که مصلحت نداشته باشد آن شبهه هست که آن‌ها را به زحمت برای چه انداختید؟ آن‌ها که مصلحت ندارد بر آن‌ها.

س: چه کسانی؟

ج: برای آن‌هایی که مصلحت ندارد. عاجز مصلحت دارد برای او، نمی‌تواند استیفاء کند، قدرت ندارد بر انجامش. اگر در خطابات بگویم این قدر خطابات قانونیه گسترده است که حتی غیرمصلحت را... بله آن اشکال دارد. چرا؟ برای این که یک تالی فاسد دارد، تالی فاسدش این است که آن‌ها را بی‌خود به زحمت می‌اندازد. اما جاهایی که نه تالی فاسد برای آن‌ها دارد، برای مخاطبین دارد، نه کار اضافی بی‌جهتی از مولی باید سر بزند، یک کاری برای یک مصلحتی است این اتفاقاً خود به خود مثل بلند کردن آینه می‌ماند، آن‌ها را هم می‌گیرد این چه اشکالی دارد؟ به این بیان عده‌ای مثل شهید صدر یا غیر شهید صدر از بزرگان حل کردند جایی را که بله اطلاق این چنینی اشکالی در آن ندارد و اشکال این که لا فائده فیه، فایده ندارد پس کار لغوی است، پس نادرست است و این‌ها این وارد نیست این جاها. اگر این بیان را گفتیم با این بیان هم می‌توانیم از فرمایش ابن زهره رحمه الله جواب بدهیم.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.